

گپی با ۲نخبه شهرمان که در المپیادهای بین المللی خوش درخشیدند و مدال طلای زیست شناسی و نقره شیمی را از آن خود کردند

فتح قله جهانی به دست دانش آموزان مشهدی

عکس: میلاد مستگانی/شهریار

برخی لحظه ها فراموش نشدنی است؛ شبیه زمان بالا رفتن پرچم ایران در خاک کشور دیگری با طنین سرود جمهوری اسلامی ایران؛ در روزهای پردلهره و تشویش جنگ تحمیلی سوم، خبر درخشش دانش آموزان ایرانی در المپیادهای جهانی، روی خروجی خبرگزاری هاننشست و آن لحظه های کمیاب را در خاطر این مرز و بوم ثبت کرد. همین خبر کوتاه و خلاصه، لایه لای عکس های مادرانی که بالای سر فرزندانشان در میناب ضحیه می زند و عروسک دختر بچه هایی که روی تلی از خاک مانده است، نور آمیدی به قلب های بی رمق می باشد. توی هوایی که خنده روی لب ها مرده است و جای صدها دانش آموز در خانه هایشان خالی است، خبر بالا بردن پرچم ایران در کشوری دیگر، دل را بصورتی کند به بلند شدن، به ادامه دادن و به زندگی کردن. صدای هورا کشیدن میلیون ها ایرانی برای دانش آموزان برگزیده وطن، بلند می شود و آن ها هم کم نمی گذارند و به وقت بالا رفتن از سکوی قهرمانی، به یادشدهای دانش آموز، به احترام دست به سینه می گذارند و قسم یاد می کنند که برای سربلندی ایران، جای آن ها را پر کنند. اگر چه دشواری پیمودن مسیر، تحریم ها و مشکلات صدور ویزا و التهاب و تنش های دوران جنگ، می توانست تمرکز ذهنی دانش آموزان ایرانی را به چالش بکشد؛ اما آن ها برای بالا بردن پرچم ایران جنگیدند و دنیا را میبھوت تلاش و نبوغشان کردند. در این بین، دودانش آموز برگزیده از مشهد هم گل کاشتند؛ محمدرضا واعظی با کسب مدال طلای المپیاد زیست شناسی و مهیار نجار با کسب مدال نقره شیمی، قوت قلبی برای کشورمان شدند. محمدرضا و مهیار به تازگی از سفر برگشته اند؛ اولی از کشور لیتوانی و دومی از ازبکستان. بازار دید و بازدید ها و تبریک ها داغ است، بنابراین قرارمان برای گفت و گو به سختی ردیف می شود.

گزارش روز



مقصوده فرمائی کیا
خبرنگار



بالا بردن پرچم ایران در لیتوانی

جهانی دارد؛ مدال طلای جهانی زیست شناسی و مدال طلای کشوری سلول های بنیادی در سال پیش. به این ها اضافه کنید مدال طلای کشوری که لازمه ورود به رقابت جهانی است. کوتاه توضیح می دهد: المپیاد، یک رقابت علمی و برنامه ریزی شده است که برای فرد شرکت کننده، فرایندی چند ساله دارد و پیرو سه ای طولانی را باید پشت سر بگذارد. یعنی باید اول مدال طلای کشوری را بگیرد تا اجازه ورود به مرحله جهانی را پیدا کند. حس اعتماد به نفس، از انتخاب و گزینش عبارت هایش، پیداست وقتی با شغف، واژه ها را کنار هم می چیند؛ «خوشحالم که از تیم اعزامی کشور، برای زیست شناسی سه نفر طلا گرفتیم و چهارمی هم نقره و این افتخار کمی نیست.» ادامه می دهد: المپیاد دو بخش عملی و تئوری داشت با جزئیات مفصلی که جای گفتن نیست. از همان کلاس دهم قرار گذاشته بود برنده این رقابت ها باشد و پایه یازدهم برای تحقق این قرار، مصمم تر شده است. اعتراف هم که نکند، لوح های تقدیر و تندیس هایی که درودیوار اتاقش را گرفته است، از چشم پنهان نمی ماند؛ البته سال گذشته هم مدال طلای کشوری سلول های بنیادی را گرفته اما به دلیل اینکه برای رشته های نوظهور، سهمیه حذف کنکور رتبه های برتر در نظر گرفته نشده است، تصمیم می گیرد امسال در رشته دلخواش یعنی زیست شناسی شرکت کند.

عاشق زیست شناسی بودم

صحبت کشیده می شود به علاقه مندی هایش؛ «از همان کودکی عاشق حیوانات و گیاهان بودم و کشف اجزای وجودی شان، مدام روی آن ها کار می کردم. حتی خاطرم هست یک مدت دنبال یاد گرفتن نام دایناسورها بودم. این علاقه روز به روز بیشتر می شد. بعدها عاشق مباحث زیست شناسی شدم و هر چه بزرگ تر می شدم، این علاقه هم بیشتر می شد. مباحث بیوشیمی، پزشکی و فیزیولوژی گیاهی و اکولوژی برایم جذاب و در عین حال پر از سؤال بود. پرسش های زیادی ذهنم را درگیر و مشغول می کرد. مثلاً اینکه الان که من در حال صحبت کردن و درس خواندن، غذا خوردن یا استراحت کردن می شوم، چه اتفاقی دارد داخل بدن من می افتد و اصلاً واکنش سلول های مغز من در این لحظه چطور است و چرا؟ بیشتر اوقات با همان چیزهای ساده و در دسترس آزمایش می کردم. کالبدشناسی و آناتومی و تشریح را از همان زمان شروع کردم. شاید گفتن این حرف ها خنده دار باشد؛ اینکه مثلاً مرغ می گرفتم یا حیوانات دیگر تا با کالبدشکافی آن ها، حس کنجکاوی خودم را ارضا کنم. آن روزها بیشتر به دنبال کشف کردن بودم و لذت می بردم. بعدها جو فضای مدرسه حس رقابت را هم به آن اضافه کرد. سال نهم از طریق برویجه های مدرسه با فضای المپیاد آشنا شدم و در آزمون های شبیه ساز المپیاد شرکت می کردم. هم زمان شروع به مطالعه کتاب «زیست شناسی کمپبل» کردم که عمومی ترین و پایه ای ترین منبع در المپیاد زیست شناسی است. این کتاب را چندین بار خواندم و از ابتدای پایه دهم، به صورت جدی خواندن منابع تخصصی را آغاز کردم. بخشی از این منابع شامل کتاب های تخصصی در حوزه های بیوشیمی، تکامل، زیست سلولی، ژنتیک، فیزیولوژی گیاهی و اکولوژی است که برای هر کدام از این مباحث، باید زمان

و تمرکز زیادی صرف شود. دیگر برایم مسلم شده بود که زیست شناسی برایم در اولویت است.» ادامه می دهد: دوازدهمین المپیاد زیست شناسی مشهد، خیلی به من کمک کرد و بعد هم باشگاه دانش پژوهان جوان تهران که ویژه استعداد های درخشان است. انصافاً فضای آزمایشگاهی خیلی خوب و منحصربه فردی دارد که نمونه اش را نمی توان در جایی پیدا کرد. بیشتر حیوانات گران قیمت را می توان در این مجموعه پیدا کرد که فرصت خوبی برای آزمایش کردن است.

تحقیق روی «بازسازی غضروف»

محمدرضا کارهای تحقیقاتی زیادی انجام داده است که پروژه بازسازی غضروف، یکی از آن هاست و حاصل کار پژوهشی او در سال دهم است و تصمیم گرفته است بعد از این، بر رنگ تر ادامه اش دهد. او به خاطر داشتن سهمیه طلای المپیاد از کنکور معاف است، اما پای فعالیت های علمی ایستاده است. پزشکی دانشگاه تهران را انتخاب کرده است و به احتمال قوی، کنار دنبال کردن این رشته، سراغ علاقه مندی های دیگرش هم مثل برنامه ریزی و تقویت اطلاعاتش در مورد هوش مصنوعی می رود. خطاب به هم سن و سال هایش و دیگر دانش آموزان می گوید: از همه هم کلاسی ها و بچه هایی که امسال رقابت کنکور را در پیش دارند، می خواهم تا می توانند، به اخبار توجه نکنند. دیر یا زود این روزها تمام می شود و روزهای روشن در پیش است.

شرایط نابرابر شرکت در المپیاد جهانی

پدر و مادر محمدرضا از شرایط نابرابری که بین کشورهای شرکت کننده در المپیاد جهانی وجود دارد، حرف می زنند و می گویند: نگرانی از شرایط جنگی و مسائل حاشیه ای، رمق را گرفته؛ چه برسد به دانش آموزان و بچه های شرکت کننده. برای گذراندن دوره های آزمایشگاه که محمدرضا تهران بود، ما جان به لب می شدیم و منتظر بودیم اوضاع هر چه زودتر عادی شود. گاهی برای اینکه به موقع به دوره مد نظر برس، مجبور بودیم بلیت پرواز را چند برابر قیمت متعارف بخریم. تازه زمانی که پروازها باز بود؛ در غیر این صورت، مجبور بودیم خودمان او را به تهران برسانیم. درحالی که این بچه ها نخبه های ایران هستند و باعث افتخار کشورمان. ما حمایت مالی از مجموعه و نهادهای نمی خواهیم، فقط انتظار داشتیم لااقل بین این جماعت، یکی پیگیر این مسئله باشد که رفت و آمد بچه ها چطور است، آیا به موقع می رسند، نمی رسند و...»

صحبت به اینجاکه می رسد، مادر محمدرضا می خواهد نکته ای را به خانواده ها گوشزد کند و می گوید: برخی خانواده ها به خاطر سهمیه ای که از مدال طلای جهانی دارند، می خواهند فرزندشان حتما المپیادی درس بخواند و از آن طرف، مشاوران مدرسه توصیه می کنند بچه ها به خاطر این موضوع، فرصت شرکت در کنکور و امتحانات نهایی را از خودشان دریغ نکنند که به نظر من هر دو اشتباه است؛ باید بر اساس توانایی های خود شخص، برایش تصمیم گرفته شود. خود من در مورد پسرم تا مدت ها مردد بودم که آیا تصمیم درستی برای آینده اش گرفته ام یا نه، اما محمدرضا این توانایی را داشت.

ما عاشق ایرانیم

تلاش دانشگاه های خارجی برای جذب بچه های ایرانی مهیار ادامه می دهد: روزهای آماده شدن برای المپیاد هم پر از دلشوره است. باید بگویم درس خواند؛ البته در المپیاد جهانی باید نشان می دادیم یک سروگردن بالاتر از همه هستیم، حتی با شرایط جنگی. به نظرم مزه این پیروزی برای ایران، بیشتر از سال های قبل زیر زبان می ماند؛ دانش آموزانی که برای بالا بردن پرچم ایران در خاک کشوری دیگر جنگیدند. مهیار، عاشق وطن و زادگاهش است و قصد ندارد حتی برای تحصیلات دانشگاهی از مشهد برود. می گوید: در ازبکستان جلسه ای برگزار شد که در آن، دانشگاه های مختلف، تبلیغ مجموعه علمی خود را می کردند. برای آن ها ایران خیلی مهم است و جذب بچه های ایرانی؛ چون می دانند که آن ها مستعد هستند و نبوغ دارند، اما ما عاشق ایران و خاکمان هستیم و برای بهتر شدنش تلاش می کنیم.

گله از بی مهری ها

فاطمه خاکاره، مادر مهیار، به مسیر دشواری اشاره می کند که فرزندش از علاقه مندی به المپیاد تا کسب مدال های طلای کشوری و نقره و کسب مدال های طلای کشوری و نقره زیاد دارد؛ از نبود حمایت های کافی، سختی های رفت و آمدهای مداوم به تهران، نبود سهمیه برای بچه های المپیادی و برگزار نشدن حتی یک مراسم تقدیر. حرف هایش را خیلی خلاصه می کند و می گوید: بچه های المپیادی، مدال های جهانی را گرفته اند، اما هنوز مدال طلای کشوری به آن ها داده نشده است. این ها برای برگزیدگان کشوری که سایر کشورها حاضرند برایشان سرمایه گذاری کنند، دلسردی می آورد. این ها رانتهای در حمایت از فرزند خودم نمی گویم، بلکه خواهشم این است که پشتیبان همه بچه های ایران باشیم.

در میان همه شلوغی هایشان، فرصتی کوتاه برای گپ و گفت با دو عزیز نوجوانی پیش می آید که به گمان خیلی ها، شاید از هم سن و سال هایشان متفاوت باشند، اما پای حرف هایشان که می نشینی، مثل همه آن ها هستند؛ اهل بازی، تفریح و گپ و گفت و دلبسته و وابسته به خانواده هایشان. لایه لای همین عمر هفده و هجده ساله شان، کلی خاطره ریز و درشت دارند که ساعت ها می توانند از آن حرف بزنند. از توپ زدن ها و بازی های فوتبالتشان گرفته تا مرور درس ها و دلپره ها و دیدار خوابی ها برای حل و فصل معادله های آزمایشگاهی و به نتیجه رساندنشان، و برای رسیدن به این مرحله تلاش می کنند. خودشان معتقدند که استعداد برجسته ای ندارند و موفقیتشان را می گذارند پای کنجکاوی مشتاقانه شان برای فهمیدن و دانستن.

روایت را از محمدرضا و اعظمی شروع کنیم که مدال طلای سی و هفتمین المپیاد جهانی زیست شناسی را که در شهر ویلنیوس لیتوانی برگزار شد، از آن خود کرد و افتخارش را برای ایران ثبت. به قول خودش، آن لحظه که پرچم ایران را کنار رقبای چین و آمریکا بالا بردند، تا همیشه به خاطرش خواهد ماند و اصلاً مثل یک شارژر عمل می کند و برای لحظه های بعدی زندگی هم او را سرحال نگاه می دارد. این قدر حرف لای حرف می آید و روایت پشت روایت که فراموشی می کنم تاریخ دقیق تولدش را بپرسم. همین اندازه می دانم که پایه دوازدهم رشته تجربی است. هم روزهای پر از تشویش جنگ دوازدهم روزه در تهران بوده است و هم اسفند ماه، به وقت آغاز جنگ تحمیلی سوم و شهادت رهبر عزیز انقلاب. صدای انفجارهای پایتخت هنوز توی گوشش است و دیدن آوارهای پی در پی از خاطرش نمی رود و خبر شهادت نخبه های کشورش. لایه لای انبوه اخبار ناامیدکننده، فکر کردن به المپیاد جهانی، نوری ته قلبش، روشن و مصمم ترش می کند به اینکه به خاطر شهدای دانش آموز هم که شده، نام ایران را پر آوازه کند.

«سخت گذشت!» این جمله را محمدرضا همان ابتدای صحبت می گوید و یاد می کند از التهاب روزهای جنگی و ناگزیری از اینکه برای تمرین آزمایش ها در باشگاه دانش پژوهان جوان، بین مشهد و تهران در رفت و آمد بوده اند و بین اخبار ناگوار و سخت، باید خودشان را آماده یک جهاد علمی بزرگ می کردند؛ «باید ثابت می کردیم که موفقیت از آن دانش آموزان ایرانی است.»

دارنده ۲مدال طلای کشوری و یک مدال طلای جهانی محمدرضا و مدال طلای کشوری و یک مدال طلای

